

پژوهشنامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شماره ۳۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

No. 31, Autumn & Winter 2022/ 2023

صفحه ۸۵-۶۳ (مقاله پژوهشی)

ارزیابی روایات ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت

حسین محمدی^۱، ابراهیم ابراهیمی^۲، علیرضا طبیبی^۳، علی حسن بیگی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۷/۲۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۷/۱۴)

چکیده

در برخی کتب حدیثی و تاریخی اهل سنت روایت‌ها و گزارش‌های وجود دارد که برابر با آنها، پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت، جامه از تن درآورده و مکشوف العورة شده و براساس یک ندای غبیبی از این کار باز داشته شده است. دو دسته از این گزارش‌ها مربوط به کودکی پیامبر ﷺ و یک دسته مربوط به نوجوانی پیامبر و یک دسته نیز مربوط به جوانی اوست که از جهت سند و متن قابل تقد و بررسی هستند. با وجود اهمیت این موضوع تاکنون هیچ‌گونه پژوهش مستقلی در این زمینه، سامان نیافرته است. در تقد سندي، مشخص گردید که اسناد روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ پیش از بعثت مرسل و ضعیف هستند و در تقد منتهی نیز، روایات مورد بحث با آیات قرآن، سنت و عقل ناسازگار است و دچار اخطراب نیز هست. در نهایت خاستگاه این گزارش‌ها بررسی شده و روش‌ن گردید که این روایات را بنی امیه برای تخریب چهره پیامبر ﷺ ساخته‌اند.

کلید واژه‌ها: روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ، تقد سندي، تقد منتهی، اخطراب روایات، امویان، حجاب، علل حدیث.

m67hoss@yahoo.com
ebrahimi978@atu.ac.ir
a-tabibi@araku.ac.ir
a-hasanbagi@araku.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری، دانشکده الهیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران (نویسنده مسئول);
۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران;
۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران;
۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران;

۱. طرح مسئله

در برخی کتب حدیثی و تاریخی اهل سنت روایت‌ها و گزارش‌هایی وجود دارد که برابر با آنها، پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت، جامه از تن درآورده و مکشوف العورة شده و بر اساس یک ندای غیبی از این کار باز داشته شده است. پاره‌ای از گزارش‌ها مربوط به کودکی پیامبر ﷺ و برخی مربوط به بزرگسالی اوست. و چون برخی مؤلفان اهل سنت این روایات را صحیح انگاشته‌اند، در پی تحلیل آنها برآمده و سعی در جمع این روایات دارند. به عنوان نمونه: ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «پیامبر ﷺ گمان برده بود، چون در دوران کودکی در حالت عادی و بدون اضطرار برخene شده، او را منع کردند، لذا زمان بازسازی کعبه چون حالت اضطرار وجود داشت دوباره برخene شد و گمان می‌کرد که در این حالت منعی وجود ندارد (ابن حجر، فتح الباری، ۴۰۱/۱). حلبی نیز می‌گوید: ممکن است این طور باشد که حضرت رسول ﷺ متوجه نشده است که امر به پوشاندن عورت در دوران کودکی، امر تحریمی است بلکه جواز ترک را برداشت نموده است. و در دوران جوانی متوجه نهی تحریمی شده است. حلبی در ادامه برخی از روایاتی را که در مقابل روایات نایپوشیدگی پیامبر ﷺ قرار دارد، توجیه می‌کند (حلبی، ۲۳۱/۱). «سهیلی» نیز تلاش خود را برای جمع بین روایات نموده و احتمال داده است که این مسئله در دو نوبت از زندگی وی رخ داده است: یکی در سن کودکی و دیگری زمان بازسازی کعبه در میان سالگی حضرت (سهیلی، ۲۰۹/۱).

گرچه برخی مانند صالحی شامی به توجیهات پاسخ داده و گفته‌اند: وقتی رسول خدا ﷺ از چیزی یکبار منع می‌شد، دستور منع، دوباره تکرار نمی‌شد (صالحی شامی، ۱۵۰/۲)؛ اما ابن حجر، حلبی و سهیلی دقت ندارند که در همان روایتی که مربوط به دوران کودکی پیامبر ﷺ است، آمده است که: پیامبر ﷺ دیگر پس از آن عورتش دیده نشد. یعنی اینکه اگر روایات دوران کودکی صحیح باشد و پذیرفته شود، دیگر مجالی به روایات دوران بزرگسالی حضرت نمی‌ماند.

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ تنها به آثار اهل سنت محدود نشده و به برخی از کتب متاخر شیعیان نیز راه یافته است (نک. مجلسی، ۴۱۱/۱۵) و همین امر سبب شده است که این‌گونه روایات دستاویز کسانی باشد که معتقد به حجاب حداقلی در عصر پیامبر ﷺ هستند و سعی در اثبات این موضوع دارند که وقتی پیامبر ﷺ به عنوان پاک‌ترین انسان روی زمین، مکشوف العوره شده، پس باید پذیرفت که حجاب شرعی در آن روزگاران هرگز به غلظت اعصار بعدی نبوده است؛ که کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر ﷺ» نوشه «امیرحسین ترکاشوند» را می‌توان به عنوان نمونه برشمرد. ایشان در مقدمه کتاب خود با استناد به همین روایات سعی دارد، پدیده برهنگی و ناپسند نبودن آن را برای پیامبر ﷺ عادی جلوه دهد تا فرضیه خود مبنی بر اثبات حجاب حداقلی را اثبات نماید. وی پس از بیان این روایات چنین نتیجه می‌گیرد: «شواهد بالا همگی درباره پاک‌ترین انسان‌ها بود و باید پذیرفت که حجاب شرعی در آن روزگاران هرگز به غلظت اعصار بعدی و از جمله عصر کنونی نبوده است و از آن مهم‌تر اینکه درخواست شرع، بر روی پوشاندن شرمگاه و پایین تنه متمرکز بود و نه قسمت‌های دیگر اندام» (ترکاشوند، ۲۶).

بنابراین ضروری می‌نماید که این روایات و گزارش‌ها و اکاوی گردیده و اسناد و محتوای آنها بررسی و تحلیل شوند. با وجود اهمیت این موضوع تاکنون پژوهش مستقلی در این زمینه، سامان نیافته است. از این رو، این نوشتار، برای تدارک این خلاً صورت یافته و با روش توصیفی- تحلیلی در بی‌پاسخ به این سؤال است که وضعیت این دسته از روایات از جهات متنی و سندی چگونه بوده و در نهایت روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ پیش از بعثت از چه جهاتی قابل تقد است؟

۲. گونه‌شناسی روایات ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت

با تتبع و جمع‌آوری روایات و گزارش‌های حاکی از ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت، می‌توان آنها را به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: دسته اول، هنگام بازی در کودکی؛ دسته دوم، هنگام کمک به ساخت خانه ابن‌جدعان در کودکی؛ دسته سوم، هنگام

اصلاح چاه زمزم در نوجوانی؛ دسته چهارم، در زمان بازسازی کعبه در جوانی.

۱-۲. روایات دسته اول: هنگام بازی در کودکی

روایات دسته اول، دو روایت است که ماجرا ناپوشیدگی پیامبر ﷺ را در کودکی و در هنگام بازی پیامبر ﷺ با کودکان مکه بیان می‌کند.

الف) در سیره ابن اسحاق چنین آمده است: «از پیامبر ﷺ نقل است - در ذکر مواردی که خداوند او را (به صورت ویژه) حفظ کرده است - که فرمود: من همراه کودکانی بودم که با من همسال بودند و جامه‌هایمان را به خاطر (پر بودن از) سنگ‌هایی که آنها را برای بازی‌مان می‌بردیم بر دوشمان گذاشته بودیم. ناگاه شخصی مرا ضربه‌ای محکم زد و گفت جامه (پر از سنگ) ات را محکم بگیر و بر خود بچسبان»^۱ (ابن اسحاق، ۵۶).

ب) ابن هشام بدون ذکر سند چنین می‌آورد: رسول خدا ﷺ از سرگذشت خود در کودکی و زمان جاهلیت خود و نگهبانی خداوند از وی این‌گونه حکایت کرده است: من در میان پسر بچه‌های قریش سنگ‌هایی را برای بازی بچه‌ها حمل می‌کردیم و همگی بر همه شده بودیم و آزارمان را روی شانه گذارده و سنگ‌ها را روی آن می‌گذاردیم و من هم مانند آنها در رفت و آمد بودم که ناگهان شخصی با دست خود بر من زد که فکر نمی‌کنم خیلی درد آورنده بود، و به من گفت: آزارت را بیند. و من آزارم را گرفته و بر خود بستم و تنها از میان بچه‌های دیگر من بودم که آزار خود را بسته و سنگ را بر دوش خود می‌کشیدم»^۲ (ابن هشام، ۱۸۳/۱).

۱. حدثنا أَحْمَدُ نَا يَوْنَسُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقِ قَالَ فَحَدَّثَنِي الْوَالِدُ إِسْحَاقُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ مَنْ حَدَّثَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا يَذَكُرُ مِنْ حَفْظِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِيَّاهُ أَنِّي لَمَعَ غُلَمَانَ هُمْ أَسْنَانِي قَدْ جَعَلْنَا أَزْرَنَا عَلَى أَعْتَاقِنَا لِحَجَّارَةَ نَقْلَاهَا نَلَعْبُ بِهَا إِذْ لَكْمَنِي لَأَكْمَ لَكْمَةَ شَدِيدَةَ ثُمَّ قَالَ اشْدَدُ عَلَيْكَ اَزْارَكَ.

۲. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَيْمَا ذَكَرَ لِي، يَحْدُثُ عَمَّا كَانَ اللَّهُ يَحْفَظُهُ بِهِ فَيُصْغِرُهُ وَأَمْرُ جَاهِلِيَّتِهِ أَنَّهُ قَالَ: «لَقَدْ رَايْتُنِي فِي غُلَمَانٍ مِنْ قَرِيشٍ نَقْلَ الْحَجَّارَةَ لِبَعْضِ مَا يَلْعَبُ الْغُلَمَانُ، كُلَّنَا قَدْ تَعَرَّيْنَا وَأَخْذَ اَزْارَهُ وَجَعَلَهُ عَلَى رَقْبَتِهِ يَحْمِلُ عَلَيْهِ الْحَجَّارَةَ، فَانِي لَاقِبْلُ مَعْهُمْ كَذَلِكَ وَادْبَرْ اذْ لَكْمَنِي لَأَكْمَ لَكْمَةَ وَجِيعَهُ، ثُمَّ قَالَ: شَدَ عَلَيْكَ اَزْارَكَ. قَالَ فَاخْذَتْهُ فَشَدَّدَتْهُ عَلَى، ثُمَّ جَعَلَتْ اَحْمَلَ الْحَجَّارَةَ عَلَى رَقْبَتِي وَأَزْارِي عَلَى مِنْ بَيْنِ اَصْحَابِي»

۲-۲. دسته دوم: هنگام کمک به ساخت خانه ابن جدعان در کودکی

در این دسته فقط یک روایت نقل شده که قصه ناپوشیدگی پیامبر ﷺ را مربوط به ساخت خانه ابن جدعان می‌داند که پیامبر ﷺ به همراه کودکان دیگر برای کمک به او سنگ و خشت‌ها را در آغوش خود حمل می‌کردند و با توجه به اینکه دامشان بالا می‌رفت، عورتشان دیده می‌شد.

ابن ابی الحدید به نقل از محمد بن حبیب چنین روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ فرمود: یاد دارم که من پسری بودم هفت ساله که ابن جدعان خانه‌ای در مکه می‌ساخت، و من با پسران دیگر خاک و خشت در دامان خود می‌ریختیم و برای ساختمان مزبور حمل می‌کردیم، و به همین منظور من دامان خود را پر از خاک کردم و در نتیجه عورتم مکشوف شد، سپس از بالای سر خود ندائی شنیدم که گفت: ای محمد دامت را بینداز! من سرم را بلند کردم و چیزی ندیدم جز همان صدائی را که شنیده بودم، و به همین جهت من دامن را به همان‌گونه نگه داشتم و نینداختم که ناگاه دیدم گویا انسانی است بر پشت من زد که من به صورت به زمین افتادم، و آن شخص دامن جامه ام را باز کرد و مرا با آن پوشانید و در نتیجه خاک‌ها روی زمین ریخت، و من برخاسته و به خانه عمومیم ابوطالب رفته و دیگر باز نگشتم و به چنین کاری دست نزدم^۱» (ابن ابی الحدید، ۲۰۸/۱۳).

۳-۲. دسته سوم: هنگام اصلاح چاه زمزم در نوجوانی

یک روایت در این دسته وجود دارد که براساس آن، هنگامی که ابوطالب عمومی پیامبر اکرم ﷺ چاه زمزم را اصلاح می‌کرد، پیامبر ﷺ هنگام حمل سنگ، جامه از تن درمی‌آورد که دچار غش می‌شود و پس از به هوش آمدن دوباره خود را می‌پوشاند.

۱. روی محمد بن حبیب فی أمالیه قال: قال رسول الله ﷺ أذكر وانا غلام ابن سبع سنين، وقد بنى ابن جدعان دارا له بمكة، فجئت مع الغلام نأخذ التراب والمدر في حجورنا فتنقله، فملأت حجري ترابا فانكشفت عورتي، فسمعت نداء من فوق رأسي يا محمد، ارخ إزارك، فجعلت ارفع رأسي فلا أرى شيئا، الا اني اسمع الصوت، فتmasكت ولم أرخه، فكان انسانا ضربني على ظهرى، فخررت لوجهى، وانحل إزارى فسترنى، وسقط التراب إلى الأرض، فقمت إلى دار أبي طالب عمى ولم أعد.

حاکم نیشابوری از ابن عباس با ذکر سند چنین نقل می‌کند که: «ابوطالب چاه زمزم را تعمیر می‌کرد و پیامبر ﷺ که در آن زمان نوجوان بود و به ابوطالب کمک می‌کرد و سنگ می‌آورد، آزار و لنگ خود را درآورد و بر دوش گذاشت تا با آن جسمش را از آثار سنگ حفظ کند که در این حال پیامبر ﷺ بر هنره شدند و بی‌هوش روی زمین افتادند. به ابوطالب گفته شد که پسر برادرت را دریاب که بی‌هوش شده است. پس از آنکه به هوش آمد ابوطالب از او جریان و علمت را پرسید. پیامبر ﷺ گفت: فردی را با لباس سفید دیدم که به من گفت: خود را پیوشن. ابن عباس گوید: این اولین نشانی از پیامبری بود که رسول الله ﷺ دیدند و از آن روز به بعد دیگر عورت ایشان دیده نشد^۱» (حاکم، ۱۷۹/۴ و حلبی، ۲۰۰/۱).

۴-۴. دسته چهارم: در زمان بازسازی کعبه در جوانی

بر طبق این دسته از روایات، رسول خدا ﷺ در کار تجدید بنای کعبه و آوردن مصالح و سنگ و گچ با قریش همکاری می‌کرد و کمک می‌نمود. در این روایات - که چهار مورد هستند - گزارش شده است که مردم برای تجدید بنا اقدام به آوردن سنگ می‌کردند و برای این‌که از آزارِ حمل سنگ‌های درشت بکاهند، تک جامه‌ی موجود بر اندامشان را از دور بدن جدا کرده و آن را بر روی شانه و کتف، یعنی در زیر سنگ قرار می‌دادند و به صورت کاملاً عریان راه می‌رفتند. پیامبر اکرم ﷺ نیز که هنوز به مقام رسالت نرسیده بود جامه از تن در می‌آورد، ولی طولی نمی‌کشد که با یک ندای غیبی یا ممانعت فرشته‌ای، دوباره خود را می‌پوشاند.

(الف) ابن حنبل با ذکر سند از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ با قریش برای ساختمان کعبه سنگ می‌برد و آزارش را بر کمر بسته بود. عباس عمومی آن

۱. حدتنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا العباس بن محمد الدورى ثنا أبو يحيى الحمانى عبد الحميد بن عبد الرحمن ثنا النضر أبو عمر الخزاز عن عكرمة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال كان أبو طالب يعالج زمم وكان النبي صلى الله عليه و آله من ينقل الحجارة وهو يومئذ غلام فاخذ النبي صلى الله عليه و آله إزاره فتعرى واتقى به الحجر فغشى عليه فقيل لأبي طالب أدرك ابنك فقد غشى عليه فلما أفاق النبي ﷺ من غشيه سأله أبوطالب عن غشيه فقال أتاني آت عليه ثياب بيض فقال لي استتر فقال ابن عباس فكان ذلك أول ما رأه النبي صلى الله عليه و آله من النبوة ان قيل له استر فما رؤيت عورته من يومئذ.

حضرت به او گفت: ای برادرزاده! خوب است آزار را باز کنی و روی شانهات بگذاری تا مانع آزار سنگ بر شانهات بشود. آن حضرت آزارش را باز کرد و روی شانهاش گذارد ولی ناگهان دچار غشوه شد و به زمین افتاد، و از آن پس دیگر کسی آن حضرت را بر همه ندید^۱ (ابن حنبل، ۴۳۶/۲۲ و بخاری، ۲۵۶/۱ و مسلم، ۲۶۸/۱).

ب) مسلم نیشابوری با ذکر سندي دیگر از جابر بن عبد الله انصاري نقل می‌نماید: «زمانی که کعبه بازسازی می‌شد پیامبر اکرم ﷺ همراه عمویش عباس سنگ حمل می‌نمود. عباس به او گفت: برای جلوگیری از آزار سنگ، آزار را باز کن و روی شانهات بگذار. حضرت چنین کرد اما بلا فاصله به زمین افتاد و نگاهش را به آسمان دوخت. سپس ایستاد و گفت: لباس! لباس! سپس لباس را پوشید»^۲ (مسلم، ۲۶۸/۱).

ج) احمد بن حنبل از ابی الطفیل با یاد کرد سند می‌نویسد: «زمانی که خانه کعبه تجدید بنا می‌شد مردم به جایجایی سنگ‌ها مشغول بودند و پیامبر ﷺ نیز با آن‌ها سنگ جایجا می‌کرد. آن‌گاه جامه از تن به درآورد و بر شانه‌هایش نهاد. پس به وی نداش که عورت را نمایان نکن. سپس پیامبر سنگ را انداخت و جامه را پوشید»^۳ (ابن حنبل، ۲۱۳/۳۹).

د) در سیره ابن اسحاق و البدایه والنهایه این گونه از عباس عمومی پیامبر ﷺ روایت شده است: «هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می‌کرد مردان قریش دو نفر دو نفر به حمل و نقل سنگ‌ها مشغول بودند، مرد‌ها سنگ می‌بردند و زن‌ها گچ و گل تهیه می‌کردند. عباس گوید: من هم با برادرزاده‌ام بودم، و سنگ‌ها را با دوش خود حمل می‌کردیم و آزارمان را باز

۱. حدَّثَنَا رَوْحٌ، حَدَّثَنَا زَكْرِيَّاً بْنُ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، سَمِعْتُ جَابِرًا، يُحَدِّثُ: "إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ مَعَهُمْ حِجَارَةَ الْحَكْمَةِ، وَعَلَيْهِ إِذَا رَأَى فَقَالَ لَهُ الْعَبَاسُ عَمَّهُ، يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَّتْ إِذَا رَأَكَ فَجَعَلَتْهُ عَلَى مُنْكَبِيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ" قَالَ: "فَحَمَّهُ، فَعَقَلَهُ عَلَى مُنْكَبِيْهِ، فَسَقَطَ مَعْنَيْهِ عَلَيْهِ، فَتَرَكَ رُبُّهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عُرْبَيَا".

۲. (قال ابن رافع: حدثنا عبد الرزاق) أخبرنا ابن جريج أخبرني عمرو بن دينار، أنه سمع جابر بن عبد الله يقول: لما بنيت الكتبة دهب النبي صلى الله عليه وسلم و عباس ينقلان حجارة. فقال العباس للنبي صلى الله عليه وسلم: أجعل إزارك على عاتيقك، من الحجارة. ففعل. فخر إلى الأرض. و طمحت عيناه إلى السماء. ثم قام فقال «إزارى، إزارى» فشد عليه إزاره.

۳. حدثنا عبد الرزاق، حدثنا معمر، عن عبد الله بن عثمان بن خثيم، عن أبي الطفيل قال: لما بنيت الكتبة كان الناس ينقلون الحجارة، والنبي صلى الله عليه وسلم ينقل معهم، فأخذ الشوك ووضعه على عاتقه، فنودي: لا تكشف عورتك، فلقى الحجر وتبس نوبة صلى الله عليه وسلم".

کرده و زیرسنگ‌ها (روی دوشمان) گذارده بودیم و هر وقت با مردم مواجه می‌شدیم آزارمان را می‌بستیم، در همین احوال که من می‌رفتم، محمد ﷺ نیز پیش روی من بود که ناگهان به صورت بر زمین افتاد، من دویدم و سنگ را بر زمین انداختم و او را دیدم که به آسمان نگاه می‌کرد، من گفتم: تو را چه شده؟ دیدم برخاست و آزارش را برگرفت و گفت: من از اینکه بر هنر راه بروم ممنوع شدم! عباس گوید: من این ماجرا را از مردم پنهان داشتم از ترس آنکه بگویند: دیوانه است!^۱ (ابن اسحاق، ۵۶ و ابن‌کثیر، ۲۸۷/۲). ابن اسحاق، ریان بازسازی کعبه را در سی و پنج سالگی پیامبر ﷺ می‌داند، البته سندی برای آن ارائه نمی‌دهد» (ابن اسحاق، ۸۴ و ابن‌کثیر، ۳۰۰/۲).

۳. نقد سندی روایات

در نقد سندی روایات، سند و رجال روایات از جهت اتصال و عدم اتصال آنها به معصوم یا ضعف راوی بر پایه جرح و تعدیل موجود در کتب رجالی فرقین مورد ارزیابی گرفته است.

در دسته اول، روایت اول با چنین سندی نقل شده است: «حدثنا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ عَنْ أَبِيهِ إِسْحَاقِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ مَنْ حَدَّثَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» که در ابن اسحاق قال فحدثني والدى إسحاق بن يسار عن من حدثه عن رسول الله ﷺ این سند راوی مستقیم از معصوم افتاده است، بنابراین روایت مرسلاً و ضعیف است. همچنین «محمد بن إسحاق بن يسار» را بزرگان اهل سنت همچون مالک، دارقطنی، نسائی، یحیی بن معین و دیگران تضعیف کرده و به تدلیس متهم نموده‌اند (مزی، ۴۰۵-۴۲۹). مضاف بر آن، نسائی در کتاب «الضعفاء و المتروكين» (نسائی، ۲۳۰) و عقیلی نیز در کتاب

۱. حدثنا أَحْمَدُ قَالَ نَا يُونُسَ عَنْ عُمَرِ بْنِ ثَابَتٍ عَنْ سَمَّاْكَ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عَكْرَمَةَ عَنْ أَبِيهِ إِسْحَاقِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَبَّاسٍ بْنِ عبدِ الْمَطْلَبِ قَالَ كَنَا نَنْقُلُ الْحِجَارَةَ حِينَ بَنْتُ قَرِيشَ الْبَيْتَ فَأَفْرَدَتْ قَرِيشَ رِجْلَيْنِ وَ كَانَ النَّسَاءُ يَنْقُلنَ الشَّيْدَ وَ كَانَ الرِّجَالُ يَنْقُلُونَ الْحِجَارَةَ فَكَنَّتْ أَنْقَلَ أَنَا وَ أَبْنَ أَخِي فَكَنَّا نَحْمَلُ عَلَى رِقَابِنَا وَ أَزْرَنَا تَحْتَ الْحِجَارَةِ فَإِذَا غَشِيَنَا النَّاسُ اتَّزَرُنَا فَبَيْنَا أَنَا أَمْشَى وَ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدَامِي لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ إِذْ خَرَّ مُحَمَّدٌ فَابْطَأَ حَجْرَيْهِ وَ جَئَتْ أَسْعَى وَ هُوَ يَنْظَرُ إِلَى السَّمَاءِ فَوَقَهُ فَقَلَّتْ مَا شَأْنَكَ فَقَامَ فَأَخْذَ ازْرَهُ وَ نَهَانِي أَمْشَى عَرِيَانًا فَلَبِثَتْ أَكْتَمَهَا النَّاسُ مَخَافَةً أَنْ يَقُولُوا مَجْنُونٌ حَتَّى أَظَهَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبَوَتَهُ.

«الضعفاء» خود (عقیلی، ۲۳/۴) نام وی را در میان روایان ضعیف آورده است. به علاوه او با توصیفات «کذاب» (ابن ابی حاتم، ۱۹۳/۷ و ابن عدی، ۱۰۳/۶)، «لیس بحجه» (ابن ابی حاتم، ۱۹۲/۷ و عقیلی، ۲۸/۴)، «لیس بالقوى فی الحديث» و «ضعیف» (مزی، ۴۲۲/۲۴) تضعیف شده است.

روایت دوم را نیز ابن هشام بدون ذکر سند نموده که در ضعف آن تردیدی نیست. در دسته دوم، نیز فقط یک روایت ذکر گردید که آن را ابن ابی الحدید بدون ذکر سند، از شخصی با نام محمدبن حبیب گزارش نموده است که با وجود تبع فراوان، چنین حدیثی در هیچ یک از کتب تاریخی و روایی یافت نشد و فقط علامه مجلسی در بحار الانوار آن را به همان شکل نقل نموده است (مجلسی، ۳۶۲/۱۵) که به نظر می‌رسد او نیز از ابن ابی الحدید نقل نموده است؛ بنابراین نمی‌توان به چنین روایتی تکیه نمود.

در دسته سوم، یک روایت ذکر شد که آن هم دچار آفت ضعف است. این روایت از عبدالله بن عباس نقل شده است که وی در هنگام رحلت رسول اکرم ﷺ ۱۳ و یا ۱۵ سال داشت (مزی، ۱۶۱/۱۵). براین اساس، در زمان تعمیر چاه زمزم، اصلاح به دنیا نیامده است. پس این روایت، به علت عدم حضور راوی پذیرفته نیست. «ابو عبدالله عکرمه بربری» نیز که در سند این روایت است، توسط صحابه و تابعین و بزرگان عامه تضعیف شده و به دروغ گویی متهم شده است. نقل است که رأی و نظر عکرمه مانند خوارج بوده است. وی بر مولای خود نیز ابن عباس دروغ می‌بسته است و در اظهار اکاذیب خود آن قدر بی‌پروا بوده که حتی ادعا می‌کند ابن عباس نیز از جمله‌ی خوارج بوده است. خود ابن عباس او را خبیث معرفی می‌کند. ابن عمر، محمدبن سیرین، سعیدبن جبیر و یحیی بن سعید الأنصاری او را دروغ‌گو خوانده‌اند. مالک و ابن ابی ذئب او را قابل اعتماد نمی‌دانستند. همچنین از یحیی بن معین نقل است که مالک ابن انس، عکرمه را خوش نمی‌داشت و در احادیث به جای ذکر نام وی، از واژه «رجل» استفاده می‌کرد. احمدبن حنبل نیز عکرمه را «مضطرب الحديث» می‌داند (همانجا، ۲۷۷/۲۰-۲۹۹). به علاوه در سند روایت مذبور «ابو عمر

الخاز النضر بن عبد الرحمن» قرار دارد که وی به شدت در کتب رجالی با الفاظ «لين الحديث، منكر الحديث، ذاہب الحديث، ليس بثقة، ليس بشيء، ضعيف الحديث و متروك الحديث و...» تضعيف شده است (همانجا، ۲۹۵/۲۹ و ابن حجر، ۶/۱۰۹). همچنین در الكامل آمده است که نظرین عبد الرحمن از عکرمه از ابن عباس روایاتی دارد که غیر از او با چنین سندی این روایات نقل نشده است (ابن عدی، ۵/۳۲۹). گرچه در ادامه حدیث مذبور، حاکم نیشابوری آن را صحیح الاستناد دانسته است اما هیشمی در مجمع الزوائد بر ضعف سند تاکید نموده و چنین می‌نویسد: «رواه البزار وفيه النضر أبو عمر وهو متروك» (هیشمی، ۳/۲۸۷).

در دسته چهارم، روایت اول و دوم از «جابر بن عبد الله انصاری» نقل شده است. این روایت با توجه به اینکه به صحابی ختم شده، از نظر عامه مورد پذیرش است اما با توجه به اینکه جابر هنگام بازسازی کعبه حضور نداشته است، روایت او مرسل بوده و مورد پذیرش نیست. زیرا وفات جابر در سال ۷۸ و در ۹۴ سالگی بوده است (ابن قتیبه، ۱/۳۰۷)، بنابراین وی در سال اول بعثت ۳ ساله خواهد بود و قطعاً در سال بازسازی مکه به دنیا نیامده بود. همچنین در سند روایت دوم «عبدالملک بن عبدالعزيز بن جریج مکی» قرار دارد که در ورد وی آمده است که برایش مهم نبود حدیث را از کجا بگیرد (مزی، ۱۸/۳۵۳). همچنین ابن حجر نام او را در کتاب طبقات المدلسين ذکر کرده است (ابن حجر، طبقات المدلسين، ۴۱) و دارقطنی درباره وی می‌نویسد: او به بدترین شکل تدلیس می‌کرد زیرا تدلیس را در آنچه که از مجروحین شنیده بود انجام می‌داد (مزی، ۱۸/۳۵۳). روایت سوم نیز به صورت مرسل نقل شده زیرا راوی آن «ابوالطفیل عامر بن واٹله» است که در سال جنگ اُحد زاده شد و تنها ۸ سال آخر زندگانی پیامبر ﷺ را درک کرده است، بنابراین وی نمی‌تواند هنگام بازسازی کعبه حضور داشته باشد. پس روایت او نیز مرسل خواهد بود. همچنین در سند روایت مذبور، «معمر بن عبد الله تمیمی» قرار دارد که به آفت عدم حفظ، دچار بوده و با عنوان «منکر الحديث» تضعیف شده است (ذهبی،

۱۵۵/۴). به علاوه در مورد وی، اطلاعات مختصری در کتب رجال اهل سنت وجود دارد. روایت چهارم نیز به جهت حضور راویان ضعیف در سند، دچار ضعف می‌باشد: شرح حال عکرمه در بررسی روایات دسته پیش گذشت و ضعف او مشخص گردید. «سمّاک بن حرب بکری» نیز دیگر راوی ضعیف این روایت است. احمد بن حنبل وی را «مضطرب الحديث» می‌خواند. یعقوب بن شیبیه گوید: به علی بن مدينه گفتم روایة سمّاک از عکرمه چگونه است؟ گفت: مضطرب است. ابن المبارک نیز گوید: سمّاک در حدیث ضعیف است. یعقوبی نیز در این رابطه گوید: روایت وی از عکرمه خاصة مضطرب است(مزی، ۱۱۹/۱۲). راوی ضعیف دیگر این روایت «عمرو بن ثابت» است که وی با توصیفات «لیس بثقة، ولا مأمون، لا يكتب حدیثه، لیس بشیء، ضعیف الحديث و متروک الحديث» تضعیف شده است (همانجا، ۵۵۸/۲۱).

۴. نقد متنی روایات

در ارزیابی متنی روایات، روایت را از جهت- مخالفت با آیات قرآن، مخالفت با سنت، مخالفت با عقل و اضطراب روایات مورد بررسی و مدافعه قرار دادیم که با آسیب‌های جدی رویروست:

۴-۱. مخالف با قرآن

در آیه ۲۶ سوره أعراف می‌خوانیم: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِى سَوَآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ النِّقَوْى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ». از تعبیر یا بنی آدم در این آیه استفاده می‌شود که پوشش یک امر فطیّ است لذا خداوند با این تعبیر سخن گفته است و نه با یا ایها الذين آمنوا؛ حال چگونه ممکن است پیامبر ﷺ برخلاف این حکم فطیّ عمل کرده باشد؟ آن هم پیامبری که به تصریح آیه ۵۳ سوره احزاب، آن قدر شرم و حیا دارد که از مردم نمی‌خواهد از خانه‌اش بیرون بروند. آنها غذا خورده و نشستند و صحبت می‌کنند و نه تنها وقت پیامبر ﷺ را بیهوده به هدر می‌دهند بلکه روح لطیف‌شان نیز

می آزارند اما آن قدر به قواعد ادب و اخلاق پاییند است که همه رنج صحبت آنها را تحمل می کند و از ایشان نمی خواهد که خانه اش را ترک گویند.

این نکته نیز قابل تأمل است که به پیامبر ﷺ اتهامات مختلفی از قبیل مجسون، کاهن، شاعر و ساحر زده اند؛ اگر پیامبر ﷺ در زمانی لباس از تن به در کرده بود حتماً علیه پیامبر ﷺ استفاده می کردند تا در برایر دستورات حجاب از جانب پیامبر ﷺ، موضع مخالف بگیرند، در حالی که در قرآن و حتی گزارش‌های تاریخی چنین سخنی دیده نمی شود.

۴-۲. مخالف با سنت

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ مخالف روایات دیگری است که در همان کتب نقل شده است:

الف) روایات عدم رؤیت عورت پیامبر ﷺ

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ با گزارش یعقوبی از جریان بازسازی کعبه مخالف است و در آن به یوشش پیامبر ﷺ در جریان بازسازی کعبه اشاره شده است بدین صورت که: «آنان جامه‌های خود را نهادند و بر هنر کار می کردند مگر رسول خدا ﷺ که از کندن جامه اش امتناع کرد و از فریادکننده‌ای شنید که فریاد می زد: جامه‌ات را مکن!»^۱ (یعقوبی، ۱۹/۲). با دقت در این روایت مشخص می شود که پیامبر ﷺ قبل از بیرون آوردن جامه، ندای ممانعت را شنیده است. با اینکه این گزارش بدون یاد کرد سند نقل شده است، ولی به هر صورت با آن روایات مخالف و سبب تردید در آنها می شود چرا که سند روایات مذبور نیز دچار اشکال بودند. و در ترجیح هر یک از آنها باید دلایل محکمی آورده شود.

علاوه بر آن، این روایات با روایت امیر المؤمنین علیه السلام در تضاد است. آن حضرت در نهج البلاغه در تشریح اینکه پیامبر از زمان تولد مورد عنایات و تربیت خاص خداوند بوده می فرماید: «از آن زمان که رسول از شیر گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌اش را شب و روز همنشین او ساخت تا او را به راه بزرگواری‌ها و خصال و اخلاق نیکو برد»

۱. فوضعوا أزرهم يعلمون عراؤ إلا رسول الله فإنه أبى أن ينزع ثوبه فسمع صالحًا يصبح: لا تنزع ثوبك.

(سیدررضی، خطبه ۱۹۲).

همچنین روایتی از امیر مومنان علیه السلام در کتب فرقین نقل است که امام فرمود: هیچ‌گاه نخواستم کارهای رایج زمان جاهلیت را انجام دهم مگر دو بار که در هر بار خداوند میان من و آنچه‌می‌خواستم انجام دهم حائلی قرار داد. فرمود: در جوانی که به چوپانی مشغول بودم، شی وارد مکه شدم و دیدم که مراسم عروسی برپاست و عده‌ای به دف زدن مشغولند و قصد داشتم این مراسم را تماشا کنم که خداوند مانع از این کار شد و خواب مرا گرفت. این اتفاق در شب دیگری نیز برایم تکرار شد (حاکم نیشابوری، ۲۴۵/۴؛ ابن حبان، ۱۶۹/۱۴؛ امینی، ۷۵/۸). حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث به صحیح بودن آن تاکید نموده است (حاکم نیشابوری، ۲۴۵/۴). در نتیجه این روایات به خوبی نشان می‌دهد که رسول خدا علیه السلام به جهت عنایات ویژه الهی حتی پیش از نبوت دچار هیچ‌گونه عمل قبیحی نشده است.

همچنین روایاتی در کتب اهل سنت گزارش شده است که به صراحة بیان می‌کند که هیچ‌گاه عورت آن حضرت دیده نشده است: در روایتی از رسول خدا علیه السلام نقل شده است که فرمود: از کرامات‌هایی که پروردگارم نسبت به من انجام داده این است که احدی عورت مرا ندیده است (طبرانی، المعجم الصغیر، ۵۹/۲ و ابن عساکر، ۴۱۴/۳ و المتقی الهندي، ۴۱۱/۱۱ و ۴۵۴ و حلبی، ۸۷/۱ و ۸۸ و ۲۳۱). گویا رسول خدا علیه السلام نسبت به روایت‌هایی که بعدها در مورد ایشان نقل شده است، دفع دخل مقدر کرده‌اند و چنین تهمت‌هایی را از خود دور داشته‌اند.

این مصونیت تا حدی بود که احمد بن حنبل از عایشه چنین نقلی را گزارش کرده است: «ما رأیت عورة رسول الله صلى الله عليه وسلم قط» (ابن حنبل، ۳۶۷/۴۳ و ابن ماجه، ۵۲۲/۱). اگر این روایت از نظر متن و سند مورد خدشه هم باشد، ولی به هر صورت با آن روایات مخالف و سبب وهن در آنها می‌شود زیرا گزارش کننده هر دو ابن حنبل است.

در روایتی از ابن عباس آمده است «کان صلی الله و سلم یغسل وراء الحجرات، و ما رای احد عورته قط» یعنی رسول خدا ﷺ چنان بود که در پشت حجره ها غسل می‌کرد، و کسی هرگز عورت آن حضرت را ندید» (ابن حجر، فتح الباری ب، ۴۵۰/۶). این روایت را طبرانی نیز در المعجم الكبير با ذکر سند نموده است (طبرانی، المعجم الكبير، ۷۱/۱۱). علامه امینی در رابطه با این روایت می‌نویسد: چگونه این حدیث شیخین (حدیث ناپوشیدگی پیامبر) را می‌توان با آنچه که از ابن عباس نقل شده است جمع کرد در حالی که خود گفته‌اند سند این روایت حسن است (امینی، ۲۸۹/۹).

همچنین روایتی دیگر از اهل سنت نقل شده است که حضرت علیؑ فرمود: «أوصانى النبى صلی الله علیه وآلہ لا یغسله غیری ، فإنه لا يرى أحد عورتى إلا طمست عيناه» (ابن شهر آشوب، ۲۰۵/۱، قاضی عیاض، ۵۴/۱ و متقی هندی، ۲۵۰/۷ و بیهقی، ۲۴۴/۷). این حدیث به این معناست که هیچگاه عورت آن حضرت دیده نشد، و اگر کسی آن را می‌دید چشمانش کور می‌شد. سؤالی که پیش می‌آید این است که پس چرا چشمان کسانی که پیامبر ﷺ را در این روایات دیده‌اند کور نشده است؟! اگر گفته شود که قبل از دیدن شدن عورت پیامبر ﷺ، فرشته محافظ او پیامبر ﷺ را متنبه کرد؛ در پاسخ می‌گوییم که در برخی از این روایات تصریح به دیده شدن عورت پیامبر ﷺ شده است از جمله: عبارت «فَمَا رُؤِيَتْ عورتَهُ مِنْ يَوْمَئذٍ» در روایت ابن عباس و نیز عبارت «فَمَا رُؤِيَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عُرْيَانًا» در روایت جابر.

ب) روایات نهی پیامبر ﷺ از کشف عورت

روایاتی از پیامبر ﷺ در کتب اهل سنت گزارش شده است که پیامبر ﷺ نه تنها دیگران را از چنین کاری نهی می‌کرد؛ بلکه این کار را برای کودکان نیز جایز نمی‌دانست. چنانکه حاکم نیشابوری در «مستدرک» از قول محمد بن عیاض روایت کرده که: «مرا در کودکی به خدمت رسول خدا ﷺ بردن. پارچه‌ای بر تنم بود ولی قسمت پوشیدنی بدنم پیدا

بود. پیامبر ﷺ فرمود: قسمت پوشیدنی بدنش را بپوشانید زیرا حرمت قسمت پوشیدنی بدن کوک مثل حرمت همان قسمت بدن مرد بزرگ است. و خدا به کسی که قسمت پوشیدنی بدنش را بیرون انداخته باشد نظر نمی‌افکند» (حاکم، ۲۵۷/۳).

همچنین مسلم در صحیح خود آورده است که مسور بن مخرمه گوید: من سنگ بزرگ و سنگینی را بر دوش می‌کشیدم و بر کمرم آزاری سبک بسته بودم که در وقت حمل آن سنگ باز شد و به خاطر آن سنگ نتوانستم آن را بیندم و همچنان بر هنر رفتم تا سنگ را به جای خود بردم، که رسول خدا ﷺ فرمود: برگرد ازارت را بیند و بر هنر راه نرو (مسلم، ۲۶۸/۱). لازم به ذکر است که مسور در زمان فتح مکه شش ساله بوده است (طبرانی، معجم الكبير، ۶/۲۰) و این گزارش مربوط به کوکی است.

چگونه رسول خدا ﷺ کوکان را از کاری باز می‌دارد که خود در سی و پنج سالگی مرتکب آن شده است؟!

ج) روایتی که دستور به پوشاندن ران داده است:

علاوه بر روایاتی که ذکر شد، روایاتی وجود دارد که پیامبر ﷺ حتی دستور به پوشاندن ران داده است. وقتی پیامبر ﷺ چنین حساسیتی نسبت به پوشش دارد چگونه ممکن است خود دچار چنین کار را شده باشد.

احمد بن حنبل روایتی از قول محمد بن جحش ثبت کرده که «پیامبر ﷺ از کنار معمر که در کنار مسجد سر پا نشسته و قسمتی از رانش دیده می‌شد گذشت. به او فرمود: ای معمر! رانت را بپوشان زیرا ران از محل های پوشیدنی بدن است^۱» (ابن حنبل، ۱۶۵/۳۷). بخاری همین روایت را با اندکی تفاوت از ابن جحش در تاریخ کبیر خویش نقل می‌کند (بخاری، ۱۳/۱).

۱. حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ مَيْسِرَةَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي كَيْبِيرِ مَوْلَى مُحَمَّدٍ بْنِ جَحْشٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْشٍ، حَتَّى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى مَعْرُفٍ بِنَاءَ الْمَسْجِدِ مُحَبِّبًا كَائِنًا عَنْ طَرَفِ فَخِذِيهِ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "خَمَرٌ فَجِذَكَ يَا مَعْرُفٌ، فَإِنَّ الْفَحِذَ عُورَةً.

همچنین جرهد اسلامی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «من پارچه‌ای بر تن داشتم و رانم عریان شده بود. پیامبر ﷺ از کتارم گذشت و فرمود: رانت را بپوشان، زیرا ران از اعضای پوشیدنی بدن است^۱» (ابن حنبل، ۲۵/۲۸۰). ترمذی این روایت را نقل نموده و می‌گوید: حدیثی نیکو است (ترمذی، ۱۹۷/۴). شوکانی در «نیل الاوطار» می‌نویسد: ابن حبان این حدیث را صحیح دانسته است (شوکانی، ۵۰/۲).

علامه امینی در رابطه با این روایات می‌نویسد: شریعتی که حضرتش آورده و مکتب اخلاقی اش ران را «عورت» و از محل‌های پنهان کردنی بدن شمرده و دستور پوشاندنش را داده است چطور در آن، روایات نایپوشیدگی پیامبر ﷺ قرار دارد؟ (امینی، ۲۹۰/۹).

۴-۳. مخالف با عقل

خداآوند پیامبر ﷺ را اسوه و الگو می‌داند که باید مردم به او نگاه کنند و اعمال و گفتار او را سرمشق زندگی خویش قرار دهند و مانند او رفتار کنند چنانکه می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱). لازمه این سخن این است که پیامبر ﷺ مرتكب هیج خطایی نشود. زیرا در این صورت نقض غرض شده و با حکمت الهی ناسازگار خواهد بود. آیا عقل می‌پذیرد فرد خطاکار بتواند الگو باشد؟ اگر پیامبران رفتارشان برخلاف گفتارشان باشد، هرگز نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند زیرا در این صورت ممکن است برخلاف گفته‌های خود عمل نموده و بین گفته و کردار آن‌ها هماهنگی وجود نداشته باشد؛ در حالی که خداوند در قرآن کریم، عدم هماهنگی بین گفتار و کردار را گناه بزرگ شمرده و سبب خشم خود دانسته است، آن جا که می‌فرماید: «يَا يَهُآ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف، ۲-۳). حال چگونه ممکن است که خداوند کسی را برای هدایت مردم انتخاب کند که عملکرد او مایه خشم خداوند شود؟ آیا می‌توان به کسی که خداوند در موردش فرموده است: «وَإِنَّكَ

۱. حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعْيِدٍ، عَنْ سُعْيَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أُبُو الزَّنَادِ، عَنْ رُزْعَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَرْهَدٍ، عَنْ جَدِّهِ جَرْهَدٍ، قَالَ: مَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى بِرْدَةٍ، وَقَدْ انْكَشَفَتْ فَخِذِي قَالَ: "غَطَ فَإِنَّ الْفَخْذَ عَوْرَةً.

لَعْلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (القلم، ۴)، چنین روایاتی را نسبت داد؟ آیا شرم و حیا پس از این وقایع و رسوائیها به یکباره در وجود پیامبر اکرم پیدا شده است؟

گزارش‌کنندگان ناپوشیدگی پیامبر ﷺ روایتی را از ابو سعید خدری نقل می‌کنند که می‌گوید: «از دوشیزه در حجاب شرمنگین‌تر است و چون چیزی را ناخوشایند داشت در جهراهش می‌خواندیم» (ابن حنبل، ۲۱۷/۱۸ و بخاری، ۲۵۱/۹ و مسلم، ۱۸۰۹/۴)؛ آیا این روایت با روایات ناپوشیدگی ایشان در تضاد نیست؟ آیا می‌توان به پیامبری که در حیا چنان است که خود می‌گویند، چنین صفتی را نسبت داد؟ این روایات چگونه با شأن ایشان سازگار است؟

تردیدی نیست که پیامران از هر نوع عیب و نقص و خصوصیات و حرکاتی که سبب تنفر مردم می‌شود، به دور بودند تا اعتماد مردم به آنان دچار خدشه نشود زیرا اگر مردم به آنها اعتماد نکنند، گفته‌های آنان را جدی نخواهند گرفت و به اوامر و نواهی ایشان گوش نخواهند داد؛ پس پیامران از هر گونه اشتباهی معصوم بوده‌اند. لذا آیا می‌توان پذیرفت پیامبر اکرم ﷺ مرتکب کاری شدنده که حتی مشرکان نیز آن را قبیح و زشت می‌دانستند؟! چنانکه روایتی در این زمینه نقل شده است که:

«ابوبکر گوید: هنگامی که ما با رسول خدا ﷺ در غار بودیم یکی از مشرکان که به تعقیب ما آمده بود، آمد و جامه خود را عقب زد و عورتش را باز کرد و نشست و شروع به بول کردن کرد. ابوبکر که ترسیده بود گفت: ای رسول خدا اینان ما را دیدند؟! رسول خدا در پاسخ او فرمود: «لو رأنا لم يكشف عن فرجه» اگر ما را دیده بود عورتش را این‌گونه باز نمی‌کرد؟! (ابن حجر، فتح الباری، ۱۰/۷). این روایت نشان از قبیح بودن این کار حتی در نزد مشرکان دارد. با توجه به این موضوع، چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ دست به کاری بزند که حتی نزد مشرکان نیز زشت و قبیح است؟!

پیشوای دینی باید از هرگونه اشتباهی معصوم باشد تا حجت بر مردم تمام شود بدین صورت که اگر خداوند بخواهد کسی را مجازات کند باید زبان عذر او را کوتاه کرده باشد

و چنین نباید که بنده بگوید اگر من فلان دستور را انجام ندادم، به خاطر این است که پیامبر خدا که حجت او در روی زمین بود، انجام نداد به همین دلیل حجت بر من تمام نشد و من فکر کردم که انجام آن لازم نیست.

۴-۴. اضطراب روایات

متن این روایات با همدیگر اختلاف دارد و همین اختلاف سبب وهن و بی اعتباری آنها می‌شود: در اینکه این جریان در چه زمانی اتفاق افتاده، اختلاف و تعارض وجود دارد؛ برخی آن را در کودکی آن حضرت نقل کرده‌اند، برخی در نوجوانی و برخی مربوط به دوران جوانی و قبل از بعثت پیامبر ﷺ.

علاوه بر آن، در اصل ماجرا نیز تناقض میان روایات مشهود است: در برخی آمده که در زمان اصلاح چاه زمزم به وسیله ابوطالب اتفاق افتاد، و برخی در ماجراهای تجدید بنای کعبه بوده و برخی نیز در هنگام بازی و یا کمک به ساخت خانه ابن جدعان. به سبب چنین اختلافاتی - همانطور که در مقدمه بیان شد - برخی احتمال داده اند که این ماجرا دوبار اتفاق افتاده یکی در کودکی و دیگری در سی و پنج سالگی آن حضرت. و به دنبال آن برای جمع این روایات، به توجیهاتی پرداخته‌اند اما در این توجیهات به قراین متنی توجه ننموده‌اند که توضیح آن در مقدمه آمد.

مضاف بر موارد مذکور، در ذکر اینکه پیامبر ﷺ با چه کسی بود نیز تفاوت نقل وجود دارد. همچنین در اینکه پیامبر ﷺ به اختیار خود به بالا زدن لباس اقدام نموده یا به پیشنهاد کسی دیگر نیز اختلاف وجود دارد. و نیز، چگونگی ممانعت فرشته الهی در این جریانات به طور متفاوت نقل شده است. در برخی از آنها پیامبر ﷺ دچار بی‌هوشی شده و در برخی فقط صدای یک منادی را شنیده است و در یک روایت دیگر که در برابر این روایات قرار داشت، آمده بود که اصلاً پیامبر جامه از تن بیرون نکرده است!

چگونه می‌توان این روایات را با چنین اضطرابی پذیرفت؟!

۵. خاستگاه جعل روایات

بهنظر می‌رسد این روایات در عصر معاویه جعل شده است. یکی از حوادث غم انگیزی که در عصر اموی و به دستور معاویه رخ داد، جریان حدیث سازی و جعل روایت است. در اینگونه از احادیث، پیامبر ﷺ از شخصیت و ارزش خویش ساقط می‌شود و تا حد یک انسان عادی، بلکه از آن هم پایین‌تر می‌آید. همان‌طور که پیش از این آمد که حتی مشرکان از مکشوف العوره شدن شرم داشتند اما برای پیامبر ﷺ روایات ناپوشیدگی‌اش را در سی و پنج سالگی نقل می‌کنند.

ابن ابی الحدید از مدائی درباره جعل حدیث در عصر معاویه نقل می‌کند که: معاویه از سال ۴۰ هجری تا سال ۶۰ هجری حکومت و خلافت داشت. مردمان دنیا پرست در این مدت دراز در ساختن احادیث دروغین با یکدیگر رقابت می‌کردند و بر هم سبقت می‌جستند. بدین ترتیب احادیث جعلی بسیار پیدا شد و دروغ‌های فراوان نشر گردید. فقهاء و قاضیان و والیان هم گرفتار این مسئله شدند و همه باید این راه را می‌رفتند. کسانی که بیشتر از همه گرفتار بودند قاریان ریاکار و ضعیف الایمان بودند که به ظاهر خود را اهل عبادت و خشوع نشان می‌دادند. اینان حدیث می‌ساختند تا نزد والیان بهره‌ای داشته باشند و به دستگاه قدرت، تقرب یابند و از اموال و املاک و منازل استفاده کنند و بدین منوال ادامه یافت تا اینکه چنین اخبار و احادیث دروغین به دست دینداران و کسانی که از دروغ پرهیز داشتند رسید. اینان به گمان صحت، احادیث مزبور را نقل کردند. اگر آنها می‌دانستند که دروغ است، هرگز آن را بازگو نمی‌نمودند و به آن اعتقاد نمی‌ورزیزند (ابن ابی الحدید، ۴۵-۴۶).

معاویه در اجرای این سیاست چند هدف را دنبال می‌کرد: اول اینکه قسم یاد کرده بود تا نام مقدس پیامبر اسلام ﷺ را دفن کند (همانجا، ۱۳۰/۵) و در این راه نهایت کوشش خود را انجام داد تا با تحریف احکام اسلامی به این هدف دست یابد. و دوم اینکه در نتیجه انتشار این روایات مجعل در مصادر و متون اسلامی، شخصیت والای رسول خدا ﷺ در

نظر معتقدان به صحت این گونه احادیث، از سطح یک انسان عادی پایین‌تر می‌آید و جای ایراد به زمامداران و خلفای هواپرست و شهوترانی مانند یزید بن معاویه باقی نمی‌ماند. و در این مسیر از راویان بد سابقه از جمله أبو هریرة و عمرو بن عاص و مغيرة بن شعبة، و عروة بن زبیر استفاده نمود (همانجا، ۶۳/۴) تا در برابر ثمنی بخس و ناچیز این روایات را جعل کنند. و متاسفانه این روایات به عنوان معرف شخصیت پیامبر ﷺ اسلام در کتب اهل سنت آمد و به عنوان معرفی اسلام و پیامبر ﷺ و احکام و دستوراتش عرضه شد. سید جعفر عاملی در رابطه با این روایات می‌نویسد: «بنا به گفتهٔ برخی از نویسندهای معاصر بعید نیست که این افسانهٔ زشت، یعنی افسانهٔ برهنه شدن و کشف عورت انبیاء و پیامبران الهی، از کتاب‌های تحریف شدهٔ اهل کتاب در روایات اسلامی آمده و از آنها بدینجا سرایت کرده و بوسیلهٔ دروغ‌پردازان رنگ و آبی هم گرفته است، زیرا در کتاب اشعیاء آمده است که وی سه سال تمام در میان مردم با پای برهنه و بدن عریان راه می‌رفت تا به مردم نشان دهد که پادشاه آشور بدینگونه مصریان را به اسارت برد و در تکوین نهم قسمت (۲۱) آمده که نوح پیغمبر شراب نوشید و مست شد آنگاه برهنه شد و در صموئیل اولی - اصلاح ۱۹ فقره ۲۴/۲۳ آمده که صموئیل آمد و ادعای نبوت کرد و «نایوت» نیز بیامد و جامهٔ خود را بیرون آورده و در پیش روی صموئیل قرار گرفت و هم چنان شب و روز برهنه در پیش روی او بود» (عاملی، ۱۷۴/۲). پس با توجه به آنچه آمد می‌توان گفت این روایات برگرفته از روایاتی است که در کتب تحریف شده اهل کتاب وجود دارد که براساس آنها برای تخریب چهره پیامبر ﷺ توسط بنی امیه ساخته و نقل شده است.

نتایج مقاله

- در کتب روایی، تاریخی و سیره چهار دسته روایت در مورد نایوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد: دسته اول، هنگام بازی در کودکی؛ دسته دوم، هنگام کمک به ساخت خانه ابن جد عان در کودکی؛ دسته سوم، هنگام اصلاح چاه زمزم در نوجوانی؛ دسته چهارم، در زمان

بازسازی کعبه در جوانی؛ که همه آنها از جهت سند و محتوا مخدوش هستند.

۲- در نقد سندي، همه منابع و اسناد روایات مذکور مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که همه آنها یا مرسل بوده و یا دچار ضعف راوی بوده و یا به هر دو آسیب دچار بودند.

۳- در نقد متنی و محتوایی نیز، روایات را از جهت- مخالفت با آیات قرآن، مخالفت با سنت، مخالفت با عقل و اضطراب روایات مورد بررسی و مذاقه قرار دادیم که با آسیب‌های جدی روپرتو بودند.

۴- در نهایت روش گردید که این روایات برگرفته از روایاتی است که در کتب تحریف شده اهل کتاب وجود دارد و بنی امية و در رأس آنها معاویه این روایات را برای تخریب چهره پیامبر ﷺ ساخته‌اند تا شخصیت والای رسول خدا ﷺ را در نظر معتقدان به صحت این‌گونه احادیث، از سطح یک انسان عادی پایین‌تر آورند تا جای ایراد به زمامداران و خلفای هواپرست و شهوترانی مانند یزید بن معاویه باقی نماند.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد رازی، الجرج و التعديل. بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۳۷۱.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاگه. بی جا، مؤسسه إسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزیع، بی تا.
۴. ابن اسحاق، محمد، سیره ابن إسحاق (السیر و المغازی). بی جا، معهد الدراسات و الأبحاث للتعريف، بی تا.
۵. ابن حبان، محمد، صحیح ابن حبان. بی جا، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۳.
۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۴.
۷. همو، طبقات المدلّسین. اردن، مکتبة المنار، بی تا.
۸. همو، فتح الباری. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
۹. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل. بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۶.
۱۰. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد، مناقب آل ابی طالب. البیجف الأشرف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶.
۱۱. ابن عدی جرجانی، عبدالله، الكامل. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹.
۱۲. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵.
۱۳. ابن قبیبه، عبدالله بن مسلم دینوری، المَعَارِفُ. قاهره، دار المعرفة، بی تا.
۱۴. ابن کثیر دمشقی، أبوالقداء اسماعیل بن عمر، البدایة و النہایة. بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
۱۵. ابن ماجه، محمد بن یزید، سُنْنُ این ماجه. بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۸.
۱۶. ابن هشام، عبد الملک بن هشام حمیری، السیرة النبویة. بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۱۷. امینی، عبدالحسین، الغدیر. بیروت، دار الكتاب العربي، ۱۳۹۷.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، تاریخ الکبیر. ترکیه، المکتبه الاسلامیه، بی تا.
۱۹. همو، صحیح بخاری. قاهره، لجنة إحياء كتب السنة، ۱۴۱۰.
۲۰. یبهی، ابوبکر احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة. بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۰۵.
۲۱. ترکاشوند، امیرحسین، حجاب شرعی در عصر پیامبر ﷺ. تهران، بی نا (نسخه الکترونیک)، ۲۰۱۱.
۲۲. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، مُسْتَدْرِك حاکم. بی جا، طبعه مزیدة بفهرس الأحادیث الشریفة، بی تا.
۲۳. الحلی، ابوالفرج نورالدین علی، السیرة الحلبیة. بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۰.
۲۴. ذهی، شمس الدین، میزان الاعیاد. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
۲۵. سهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله، الرَّوْضُ الْأَنْفُ في تفسیر السیرة النبویة لابن هشام. بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹.
۲۶. سیدرضی، محمدبن الحسین، نهج البلاگه. ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات عهد، ۲۰۰۰.
۲۷. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاطوار. بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳.
۲۸. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سُبُّل الہدی و الرشد فی سیرة خیر العباد. بیروت، دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۴.
۲۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، المُجَمُّعُ الصَّغِیرُ. بیروت، دارالكتب العلمیه، بی تا.
۳۰. همو، المُعَجمُ الکبیر. بی جا، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۳۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصَّحِیحُ مِن سیرة النَّبِیِّ الْأَعْظَمِ ﷺ. بیروت، دار السیرة، ۱۴۱۵.
۳۲. عقیلی، محمد بن عمرو، ضعفاء العقیلی. بیروت، دارالكتب العلمیه، ۱۴۱۸.
۳۳. قاضی عیاض، ابوالفضل، الشِّفَا بِتَعریفِ حُقُوقِ الْمُصْطَفَیِّ. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹.

٣٤. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، *کنزُالْعَمَال*. بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩.
٣٥. مجلسی، محمدباقر، *بحارُالأنوار*. بیروت، دارِ حیاء التراث العربي، ١٤٠٣.
٣٦. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، *تهذیبُالکمال*. بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٣.
٣٧. مسلم بن حجاج نیشاپوری، *صَحِيحُ مُسْلِم*. قاهره، دارالحدیث، ١٤١٢.
٣٨. نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب، *الضُّعْفاءُ وَالشَّرْوَكَيْن*. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، ١٤٠٦.
٣٩. هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، *مَجْمُوعُ الزَّوَائِد*. بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٨.
٤٠. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*. بیروت، دارصادر، بی تا.

